

# شاهزادگان سردرگم

گارت نیکس

ترجمه

مریم رفیعی



انتشارات بهنام

## فصل اول

من سه بار مرده‌ام و سه بار مجدداً متولد شده‌ام، گرچه مطابق سال‌های زمین قدیم که هنوز برای اندازه‌گیری زمان به کار می‌رود، بیست سال بیشتر ندارم. این داستان سه مرگ من و زندگی‌ام در فواصل بین آنهاست. اسم من کم‌ری است، گرچه این نامی نیست که پدر و مادرم روی من گذاشته‌اند. من پدر و مادرم را ندیده‌ام و هرگز نخواهم دید، چون در کودکی از آنها جدا شدم.

این یکی از رازهای سر به مهر امپراتوری است. هیچ شاهزاده‌ای پدر و مادرش و محل تولدش را نمی‌شناسد. حتی تلاش برای فهمیدن آن ممنوع است و این یکی از تضادهای شاهزاده بودن به حساب می‌آید. ما قدرت و اختیارات به ظاهر بی‌پایانی داریم، اما حق نداریم این قدرت و اختیار را فراتر از حد و مرزهایی که برایمان تعیین کرده‌اند به کار گیریم. البته این در هر صورت بهتر از رعیت عادی امپراتوری بودن است. مسأله اینجاست که وقتی بچه بودم... وقتی یک شاهزاده‌ی کاندیدا بودم که در معبد دورافتاده‌ام در غفلت مطلق بزرگ می‌شدم، تصور متفاوتی از واقعیت داشتم...

من یکی از ده میلیون شاهزاده‌ای هستم که بر امپراتوری حکومت می‌کنند، یعنی بر بزرگ‌ترین نهاد سیاسی تاریخ جهان، امپراتوری در

---

\*- داستان کتاب حاضر، زمانی در آینده اتفاق می‌افتد و شخصیت‌های فرازمینی آن ساخته ذهن پرتوان نویسنده می‌باشند. اسامی و معادل‌های زمینی همچون کشیش و... صرفاً به جهت ملموس شدن فضای داستان به کار گرفته شده است. م

گستره‌ی وسیعی از کهکشان امتداد دارد و شامل بیش از هفده میلیون سیستم، ده‌ها میلیون دنیای مسکونی و هزاران رعیت احساساتی است که اکثراً انسان‌های ساکن زمین قدیمی هستند. سیاست امپراتوری بر این اصل استوار است که رعیت‌های ساکن سیاره‌ها تا حد ممکن اطلاعات محدودی درباره‌ی موجودات قدرتمندی که بر آنها حکومت می‌کنند، داشته باشند. حتی دشمنان ما (چشم-ترهای بیگانه، میرندگان مرموز و یاغیان ناکنوک<sup>۱</sup>) بیشتر از مردم خودمان درباره‌ی ما اطلاعات دارند.

مردم عادی تصور می‌کنند ما فناپذیر هستیم. کاملاً طبیعی است، چون مثلاً مجسمه‌ی یک شاهزاده‌ی خوش‌قیافه را که از پدربزرگ جد پدربزرگشان به یادگار مانده است روی پیش‌بخاری گذاشته‌اند و بعد همان شاهزاده را می‌بینند که جایزه‌ی بهترین کشاورز ماه را در فستیوال سالیانه‌ی درو به برنده می‌دهد.

این همان شاهزاده است؛ درست است که ما فناپذیر نیستیم، ولی اکثرمان وقتی کشته می‌شویم دوباره در جسم مشابهی متولد می‌شویم. به گمانم بتوان اسم آنرا یک قابلیت فنی گذاشت.

گفتم "اکثرمان" دوباره متولد می‌شویم. دشمنان ما می‌دانند که ما همیشه مجدداً متولد نمی‌شویم. اینکه کسی مثل من سه بار مرده است برای یک شاهزاده‌ی امپراتوری امر مهمی به حساب نمی‌آید. کسانی را داریم که نه بار، دوازده بار یا بیست بار کشته شده‌اند و هنوز در بین ما قدم می‌زنند. حتی انجمن‌هایی برای شاهزاده‌ها تشکیل شده است که برای عضویت در آن باید به تعداد مشخصی کشته شده باشی. مثلاً انجمن زندگان نُه‌مرگه. به نظر من که همگی آنها احمق هستند. هشت

بار خود را به کشتن می‌دهند و بعد نهایت دقت را می‌کنند تا دوباره نمیرند؟ چه کسی دوست دارد به چنین انجمنی بپیوندد؟  
مخصوصاً وقتی مطمئن نیستی پس از مرگ دوباره زنده می‌شوی. این امپراتوری است که در این باره تصمیم می‌گیرد و گاهی نام شاهزاده‌ای بدون هیچ‌گونه دلیل خاصی از لیست حذف می‌شود و اگر ابله باشی و دلیلش را بررسی، با کشیش‌های بی‌احساسی مواجه می‌شوی که چیزی نمی‌دانند و اگر مستقیماً از ذهن امپراتوری درباره‌ی شاهزاده‌ی مرده سؤال کنی، تنها با خلاء مواجه می‌شوی.

قبل از اینکه داستان زندگی‌ام را تعریف کنم، بگذارید حقایق کلی دوران کودکی‌ام را برایتان شرح دهم. من فرض را بر این می‌گذارم که شما شاهزاده‌ی امپراتوری نیستید؛ بهتر است نباشید، وگرنه همه‌ی زحماتم برای دستکاری این سوابق، طوری که به محض تماس حسگرهای یک شاهزاده با آن به سرعت منفجر شود، بیهوده خواهد بود.

شاید بهتر بود از اول تصمیم ضبط این سوابق را نمی‌گرفتم. ولی من هم دلایل خاص خود را دارم.

به گمانم وقتی مرا از پدر و مادرم گرفتند، حدود یک سال داشتم. آن زمان را به خاطر ندارم، ولی احتمالاً در یکی از دنیاهای تابع امپراتوری در رُبع کره‌ی بیرونی متولد شده بودم، سیاره‌ای که زمانی قابلیت حفظ حیات انسان را دارا بود، ولی مدت‌ها پیش به واسطه‌ی فناوری سه‌گانه‌ی امپراتوری دچار تغییر و تحولاتی شد (منظورم از فناوری سه‌گانه‌ی امپراتوری ماشین‌های میکتک<sup>۱</sup>، عناصر بیولوژیکی و زنده‌ی

بایتک<sup>۱</sup> و سلاح‌های ذهنی قدرتمند و گسترده‌ی سایتک<sup>۲</sup> است. این خیلی مهم است، زیرا این سه فناوری هستند که امپراتوری را به آنچه امروز است تبدیل کرده‌اند. درست است که چشم-ترها سایتک‌های بهتری دارند، ولی مکتک‌ها و بایتک‌های ما از آنها پیشرفته‌تر است. ناکنوک‌ها در زمینه‌ی بایتک از ما جلوترند، به همین دلیل ما با سایتک و مکتک تار و مارشان می‌کنیم. میرندگان... فهمیدن اینکه فناوری اصلی آنها چیست کمی دشوار است، چون به محض شکست خوردن خود را منفجر می‌کنند. در هر صورت فناوری‌های سه‌گانه‌ی ما علیه آنها نیز تأثیرگذار است.

همه‌ی فناوری‌های امپراتوری توسط کشیش‌ها کنترل می‌شود، کشیش‌هایی که به رتبه‌های مختلف تقسیم می‌شوند و همگی‌شان به شاخه‌های مختلف امپراتوری وفادار هستند. آنها با بر عهده گرفتن نقش‌های فنی گوناگون به شاهزادگان خدمت می‌کنند، اما باید به خاطر داشت که دستوراتشان را مستقیماً از ذهن امپراتوری می‌گیرند. شاهزاده‌ها گاهی این مسأله را فراموش می‌کنند که برایشان به قیمت گزافی تمام می‌شود.

خوب، کجا بودم؟ مرا از پدر و مادرم گرفتند. اکنون بقیه‌ی ماجرا. روزی بود مثل همه روزهای دیگر و پدر و مادر من نمی‌دانستند که تا شب نوزاد پسرشان را برای همیشه از دست خواهند داد. اولین نشانه‌ی آن تاریکی غلیظ بود، سایه‌ای تیره که نمی‌توانست ابر باشد. اگر به آسمان نگاه می‌کردند، یک سفینه‌ی امپراتوری را می‌دیدند که در آسمان جلو می‌آید؛ یک کوه سنگی دندانه‌دار متحرک که شکل و ساختار آن برحسب سلیقه‌ی شاهزاده‌ی ناخدایش متفاوت بود.